

در راه تحقق بخشیدن به انترناسیونالیزم می‌کوشد. یکی از طخ‌ترین لغات "شوری" سوسیالیزم در یک کشور همین پشت‌کردن به تفکله‌نابذیری مبارزه جهانی در راه سوسیالیزم است. انترناسیونالیزم یک اصل تجریدی اخلاقی نیست. از ضرورت تمرکز تجربیات مبارزه پرولتاریا و توده‌های زحمتکش در سطح جهان در مبارزه‌شان علیه سرمایه - داری جهانی و همچنین از شرایط عینی پیشرفت جامعه بشری در این سطح از انکشاف نیروهای مولده سرچشمه می‌گیرد. اگرچه پیروزی انقلاب چین از نظر عینی تأثیر بسیار نیرومندی بر توسعه جنبش‌های انقلابی در سایر کشورها، بخصوص کشورهای مستعمره و شبه مستعمره گذاشت، اگرچه پیروزی انقلاب کوبا بخصوص تأثیر عظیمی بر آمریکای لاتین نهاد، ولی به این علت که هیچ یک از این دو رهبری چشم‌انداز بنیان‌گذاری بین‌الملل جدید و ساختن رهبری انقلابی در سطح جهانی را نداشته، محدودیت این تأثیر سرعت خود را نشان داد. در سایر کشورها نیز گرایش‌هایی که از تجربه شکست‌های گذشته در کشور خود به این نتیجه رسیدند که منافع مبارزه را نباید تابع منافع دولت

کارگری کرد اغلب این نتیجه‌گیری در جهت انزوی ملی و سعی در جدا کردن سرکشت مبارزه در یک کشور از سایر مبارزات بوده است.

اینها، بطور خلاصه، مهمترین آن دست‌آورد‌هایی است که امروزه بسل جوانی از انقلابیون را بطرف تروتسکیزم و بطرف بین‌الملل چهارم، جلب میکند و احسان طبری و پیروان "اندیشه مائوسه‌دون" را وامی - دارد که عملیات کهنه را درباره علیه تروتسکیزم گردگیری کنند و عرضه دارند. مهم - دال‌ها را وامی‌دارد که دن‌کیشوت وارث یک‌تسه، و مسلح به "مارکسیزم مستقل [از مبارزات طبقاتی] غیر فرنگی" جنگ این خطر "نورسیده" بشناسند، که مبادا "عده‌ای، هرچند محدود، برای مدتی، هرچند کوتاه" از "صراط مستقیم" بن سمت سائتریزم "منحرف" شوند. ولی بقول تروتسکی اکنون یونیت پیشگامان انقلابی پرولتاریاست.

تابستان ۱۳۵۵/۴۷۶
م - شایق

استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد

موفقیت یا شکست مبارزه اپوزیسیون چپ بر علیه بورکراسی، طبیعتاً تا حدی بصفت رهبران دواردی و متخصص بستگی داشت. ولی قبل از اینکه از این صفات صحبت کنیم باید بخوبی خصوصیات خود این دواردی متخصص را بشناسیم زیرا که بهترین رهبر یک طرف متکسین است برای طرف دیگر کاملاً بی‌ارزش باشد. همین طور برعکس. سوالاتی نظیر "چرا تروتسکی از دستگاه نظامی بر علیه استالین استفاده نکرد؟" - سوالاتی که این روزها خیلی رایج (و خیلی هم بیگانه) است - بروشن‌ترین وجهی نشان می‌دهد که سوال کننده نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند دلایل کلی تاریخی علیه بورکراسی شوروی را برپیش‌آهنگ انقلابی پرولتاریا بفهمد. درباره این دلایل بیش از یکبار در چندین کتاب از جمله در اتوبیوگرافی خود نوشته‌ام. در اینجا مهمترین نتایج را در چند خط خلاصه می‌کنم.

ضامن پیروزی انقلاب اکثر بورکراسی فعلی نبود، بلکه این نقش را توده‌های کارگر و دهقان تحت رهبری بلشویک‌ها بعهده داشتند. بورکراسی فقط بعد از این پیروزی قطعی بود که شروع به رشد کرد، و افراد متشکل آن نه فقط از کارگران انقلابی بلکه از نمایندگان طبقات دیگر نیز می‌بودند. (کارمندان سابق تزار، افسران، روشنفکران بورژوا و سایرین). اکثریت غالب بورکراسی فعلی، در موقع انقلاب اکثر در اردو بورژوازی بودند (مثلاً سفرای فعلی شوروی پوتکین Potemkin، مایسکی Maysky، ترویانفسکی Trozhanovsky، سوریتز Suritz، خینچوک Khinchuk و سایرین). آن عده از افراد بورکراسی فعلی که در روزها اکثر در جبهه بلشویک‌ها بودند، اغلب هیچ نقشی، هرچند کم - اهمیت، چه در تدارک و چه در پیشبرد انقلاب و اولین سال‌های بعد از انقلاب ایفا نکردند. این موضوع از همه بیشتر در مورد استالین صدق می‌کند. بورکرات‌های جوان فعلی هم، همه منتخب و تربیت شده بورکرات‌های قدیمی هستند و اغلب اوقات فرزندان آنان ایند. و رئیس این کاست همیشه تازه که بعد از انقلاب رشد کرده شخصیت است.

تاریخچه جنبش اتحادیه‌های کارگری در هر کشوری نه تنها تاریخچه اعتصابات و بطور کلی جنبش‌های توده‌ای بلکه تاریخچه تشکیل بورکراسی اتحادیه‌های کارگری نیز هست. بقدر کافی روشن است که چه قدرت محافظه‌کارانه عظیمی این بورکراسی توانسته است بدست آورد، و با چه حس غیرقابل خطائی رهبران "خوش‌طبع" خود را

* استالینست‌ها درست برعکس عمل میکنند: در اوان جان‌گرفتن اوضاع اقتصادی و تعادل نسبی سیاسی آنها شعار می‌دادند: "فصلج خیابان‌ها"، "باریکاد"، "شوراها همه جا بها شوند" (در "دوربا سوم") و حالا که فرانسه در دوران بحران صبیق سیاسی و اجتماعی بسر می‌برد، از حزب رادیکال، یعنی از یک حزب بورژوازی کاملاً محظ، دنباله روی می‌کنند. کدیسی‌ها می‌گفتند که اینطور آدم‌ها در مراسم عروسی فاتحه سیر می‌دهند و بالعکس هنگام عزای مبارکباد.

[مقاله زیر را لئون تروتسکی در نوامبر ۱۹۳۵ هنگامیکه در بروکلین در تبعید بسر می‌برد نوشت. این مقاله در اصل بزبان روسی در "بولتن اپوزیسیون" شماره ۴۶، بتاریخ دسامبر ۱۹۳۵ چاپ شده. این مقاله از این نظر جانب‌دار است که تروتسکی در آن توضیح می‌دهد که چرا از ارتش سرخ برای جلوگیری از رسیدن استالین بقدرت استفاده نکرد.

تروتسکی این مقاله را در جواب نامه فرد زلر Fred Zeller دبیر سازمان جوانان سن سن نوشت. فرد زلر از اعضای فعال حزب سوسیالیست فرانسه بود و از این حزب بعلت طرفدارانش از نظریات اپوزیسیون چپ بین‌المللی اخراج شد.]

سوالاتی که در نامه رفیق زلر مطرح شده به تنها از نظر تاریخی بلکه از نظر زمان حاضر نیز قابل اهمیت‌اند. این سوالات اغلب هم در نوشته‌های سیاسی و هم در مکالمات خصوصی، اگرچه به اشکال مختلف، اغلب بشکل شخصی، پیش می‌آیند. "چطور و چرا قدرت را از دست دادید؟"، "چگونه استالین دستگاه را در اختیار خود گرفت؟" و "قدرت استالین از کجا سرچشمه می‌گیرد؟". قوانین داخلی انقلاب و ضدانقلاب همیشه و همه جا بصورت کاملاً انفرادی مطرح می‌شوند. گوئی که مطلب مورد بحث بازی شطرنج یا یک سابقه ورزشی است و نه تضادها و تغییرات عمیق با ماهیتی اجتماعی. در این رابطه بسیاری از شبه مارکسیست‌ها فرقی با دمکرات‌های معمولی، که در مقابل با جنبش‌های توده‌ای عظیم معیار فعالیت‌های پارلمانی را بنا می‌گیرند، ندارند.

هرکس که فهم هرچند کمی هم از تاریخ داشته باشد می‌داند که هر انقلابی بدنیال خود ضد انقلاب را نیز همراه دارد. مطمئناً هرگز این ضد انقلاب نتوانسته است ملت را از نظر اقتصادی کاملاً بدوران پیش از انقلاب برگرداند ولیکن قسمت اعظم و گاهی مهمترین قسمت دست‌آورد - های سیاسی مردم را از آنان پس می‌گیرد. معمولاً اولین قربانی اینس موج ارتجاع آن قشر از انقلابیون هستند که رهبری توده‌ها را در اولین دوره انقلاب، یعنی دوره تهاجمی آن، در هنگام "قهرمانی" آن در دست داشتند. این مشاهده کلی تاریخی باید ما را به این نکته هدایت کند که مطلب صرفاً سألنه مهارت، ذکاوت یا هنر دو یا چند فرد نیست بلکه ظل بی‌اندازه عمیق تری در میان است.

مارکسیست‌ها، برخلاف قدرتهای سطحی (از جمله لئون بلسوم Leon Blum، پل فائز Paul Faure و سایرین) منکر نقش‌کرد و ابتکار واراد او در کشمکش‌های اجتماعی نیستند. ولی برعکس باید آلیست هس، مارکسیست‌ها می‌دانند که در تحلیل نهائی تعیین کننده آگاهسی ((شرایط)) موجودیت است. نقش رهبری در انقلاب بسیار مهم است. بدون یک رهبری صحیح پرولتاریا نمی‌تواند پیروز شود. ولی بهترین رهبری‌ها نیز بدون وجود شرایط عینی، نمی‌تواند انقلاب را خلق کنند. از مهمترین صفات یک رهبری پرولتری قوه تشخیص آن بین مواقع چله و مواقع عقب نشینی است. قدرت عده لنین در همین قوه تشخیص بود.

گرین Green، لژین Legen، لی پارت Leipart، سیتین Citrine و سایرین. اگر ژوهایکن Joubaux توانسته است تاکنون موقعیت خود را در برابر حملات از چپ حفظ کند، بخاطر این نیست که وی استراتژیست بزرگی است (اگرچه بی شک بر سایر همکاران بورکراتش برتری دارد: بیهوده نیست که در بین آنها مقام اول را داراست) علت اینست که روز و ساعتی نیست که کل دستگاه وی برای حیاتش در تلاش نباشد، بهترین متد های این مبارزه را دسته جمعی انتخاب نکند، بجای ژوهایکن نیندیشد، و در اتخاذ تصمیمات ضروری یاریش نکند. ولی این بهیچوجه دلیل بر این نیست که ژوهایکن شکست ناپذیر است. اگر تغییر ناگهانی در وضع فعلی رخ دهد - چه بطرف انقلاب چه بطرف فاشیسم - تمام این دستگاه اتحادیه کارگری اعتماد خود را از دست خواهد داد تمام مانورهای ماهرانه اش بی تأثیری خود را نشان خواهند داد و ژوهایکن از خود نه اثری مهم بلکه ناچیز بجا خواهد گذاشت. فقط کافی است بیاد بیاوریم که رؤسای پر قدرت و پر عطش اتحادیه های کارگری آلمان، وقتی برخلاف اراده شان، با انقلاب ۱۹۱۸ مواجه شدند و یا وقتی در سال ۱۹۲۲ میتر با مصحنه گذاشت، چه حقیران بی سروپایی از آب درآمدند.

این مثال ها ریشه های قدرت یا ضعف بورکراسی را نشان می دهند. بورکراسی در دوره اولیه جنبش توده ها، در دوره قهرمانیش از این جنبش برمی خیزد. اما همین که بسطح بالاتری از توده ها برخاست و "مسأله اجتماعی" خودش را حل کرد (موجودیت مطلق، نفوذ، احترام و غیره) بورکراسی سعی می کند که توده ها را بی حرکت نگهدارد. چرا خود را بخطر بیندازد؟ خود شی چیزی دارد که از کف بدسد. بسط عظیم نفوذ و رفاه بورکراسی رفرمیست در دوران ترقی کاپیتالیستی و آرامش نسبی توده های کارگر صورت می گیرد. اما وقتی این آرامش از هم می شکند، چه بسخت چپ، چه بسخت راست، عظمت بورکراسی هم به پایان می رسد. هوش و مهارتش تبدیل به ضعف و حماقت می شود. طبیعت "رهبران" بستگی به طبیعت طبقه (یا کاستی) دارد که رهبری می کنند و به شرایط عینی ای که این طبقه (یا کاست) در آن قرار دارد. بورکراسی شوروی از تمام بورکراسی های رفرمیست کشورهای کاپیتالیستی رو بهم برتر است زیرا که قدرت دولتی و تمام امتیازات و مزایای مربوط به آن را در دست دارد. این درست است که بورکراسی شوروی از خاک یک انقلاب پیروز مندر پرولتری بها خواسته، اما بسیار بچگانه است که به این علت تصویر ایده آلی از این بورکراسی بسازیم. در یک کشور فقیر - و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال حاضر هنوز کشور بسیار فقیریست که در آن یک اطاق خصوصی، غذا و پوشاک کافی فقط در دسترس عده معدودی از اهالی است - در چنین کشوری میلیون ها بورکرات، بزرگ و کوچک، همه سعی شان قبل از هر چیزی در تضمین وضع خوب زندگی خود شام است. این است علت خود پرستی زیاد و محافظه کاری عظیم بورکراسی، ترسش در مواجهه با ناراضی توده ها، تفرش از انتقاد، اصرار خشمگینانه اش در حفظان هرگونه فکر آزاد، و بالاخره سجد مذمبی و ریاکارانه اش در مقابل "رهبری" که از امتیازات و تسلط بی حدش دفاع می کند و مظهر آن است. تمام این ها رو بهم محتوی مبارزه بر طبقه "تروتسکیسم" است.

در این امر بسیار مهم هیچ شبهه ای نیست که هرچه ضریب حساسی شدیدتر بر طبقه کارگر جهانی وارد آمد، بورکراسی شوروی نیز نیرومندتر گشت. شکست جنبش های انقلابی در اروپا و آسیا بتدریج اعتماد کارگران شوروی را از متحدین بین المللی اش سلب کرد. در داخل کشور هنوز بدبختی شدید پابرجا بود. شجاع ترین و فداکارترین نمایندگان طبقه کارگر یا در جنگ داخلی از زمین رفته بودند و یا با ارتقاء مقامات بالاتر خود عمدتاً بصوف بورکراسی پیوسته، روحیه انقلابی خود را از دست دادند. توده های عظیم مردم خسته از تلاش های دهشتناک سال های انقلاب، بدون چشم انداز، مسموم بطرفی شکست های بی دریغ، بحالت رخوت فرو رفتند. این گونه عکس العمل، همانطور که قبلاً گفتیم، بعد از

فقط یک چاکر تمام مهار از استالین بعنوان یک "ثورسمین" مارکسیست نام می برد. کتاب وی، مسائل لنینیسم، مجموعه ای درهم و برهم و پرتراش اشکافات بچگانه است. ولی این بورکراسی ملی بر اپوزیسیون سوسیالیست بحالت وزنه اجتماعش پیروز شده است و نه بخاطر "ثورش".

هر انقلابی قابل مشاهده است. مزیت تاریخی عظیم انقلاب کمونیسم، بخانه یک انقلاب پرولتری در این است که این ناامیدی و رخوت بنفع دشمن طبقاتی، یعنی بورژوازی و اشراف تمام نشد، بلکه بنفع قشر کم بالای خود طبقه کارگر و گروه های پایه ای وابسته بآن که وارد صفوف بورکراسی شوروی شده اند، تمام شده است.

پرولترهای انقلابی راستین در هیچ - شس - نه از این دستگاه بلکه از فعالیت توده های انقلابی نیرو می گرفتند. بخصوص ارتش سرخ مخلوق "افراد دستگاه" نبود (در سال های بحرانی این دستگاه هنوز بسیار ضعیف بود)، بلکه توسط کادرهای کارگران قهرمان، تحت رهبری بلشویک ها، با تجمع دهقانان جوان و هدایت آنان در جنگ، ساخته شد. فروکش جنبش انقلابی، خشکی، شکست در اروپا و آسیا و ناامیدی توده های زحمتکش ملزماً و مستقیماً بتدریج موقعیت انقلابیون انترناسیونالیست را ضعیف کرد، و از سوی دیگر جنبش تطویر موقعیت بورکراسی ملی و محافظه کار شد. فصل تازه ای از انقلاب آغاز می شود. رهبران دوره قبل جنبه اپوزیسیون می بندند، در حالیکه سیاستمداران محافظه کار دستگاه که نقش فرعی در انقلاب داشتند، همراه با بورکراسی فاتح، جلودار می شوند.

دستگاه نظامی خود قسمتی از دستگاه بورکراسی است و از لحاظ کیفیات بهیچوجه تمایزی با آن ندارد. کافی است بگوئیم که در سال های جنگ داخلی ده ها هزار از افسران سابق تزار به ارتش سرخ پیوستند. در ۱۲ مارس ۱۹۱۹، لنین در مجموعی در پتروگراد گفت: "وقتی تروتسکی اخیراً بمن گفت که در قسمت نظامی تعداد افسران ما بچندین ده هزار رسیده، خوب متوجه شدم که معنی رمز استفاده از دشمن چیست: چگونه از آنهایی که سابقاً دشمن ما بودند در ساختن کمونیسم استفاده کنیم؛ چگونه کمونیسم را با آجرهایی که خود کاپیتالیست ها بر طبقه ما جمع آورده اند بسازیم! آجرهای دیگری هم نداریم!" لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، نسخه روسی، ۱۹۳۲ گزارش ملی، ص ۱۶۵. این کادرهای افسران و کارمندان در سال های اول تحت فشار و نظارت مستقیم کارگران پیشرو انجام وظیفه می کردند. در زیر آتش کشش سبانه، مسأله موقعیت های ممتاز برای افسران اصلاً مطرح نبود، حتی خود این مفهوم از اذهان خارج شده بود. اما درست پس از پیروزی و گذار بدوران صلح بود که دستگاه نظامی نوشید تا با نفوذترین قسمت دستگاه بورکراسی و دارای بیشترین مزایا شود. تنها کسی می توانست به افسران بخطر کسب قدرت اکتفا کند که خود حاضر باشد پیش از اشتباهی این قشر افسران شکشان را سیر کند، یعنی موقعیت برتری برای شان تضمین کند، متادل و رعبه به آنها عطا کند، خلاصه آنچه را که بورکراسی استالینیستی بتدریج در عین حال تادوازه سیال بعدی کرد، یکجا انجام دهد. بی شک امکان اجرا یک کودتای نظامی بر طبقه استالین، کاعطف و زینت و سایرین وجود داشت بدون اینکه مشکلاتی در برداشته باشد و یا حتی خونریزی ای شود. اما نتیجه چنین کودتایی درست تسریع آهنگ بورکراتیزه شدن و بنا پارتیزمی است که اپوزیسیون چپ بر طبقه آن می جنگید.

وظیفه لنینیست های بلشویک بنا به ماهیت خود این بود که بر بورکراسی نظامی بر طبقه بورکراسی حزی تکیه نکنند، بلکه با تکیه بر پیشاهنگ پرولتری و از طریق آن بر توده های مردم، به طبقه بر تمام بورکراسی و تصفیه آن از تمام عوامل خارجی برخاسته، کنترل شدید کارگران را بر آن تضمین کرده، سیاست آن را دوباره برآه انترناسیونالیسم انقلابی بیندازند. اما از آنجا که چشمه پرآب قدرت انقلابی توده ها در دوره جنگ داخلی، قحطی و اپیدی روی خشکی گذاشته بود، بورکراسی از لحاظ عددی و قدرت رو بر شد گذاشته بود و پرولتر های انقلابی طرف ضعیف تر از آب درآمدند. بی شک لئوای لنینیست های بلشویک ده ها هزار از بهترین جنگجویان انقلابی و از جمله نظامیان را بخود جلب کرد. کارگران پیشرو متایل به اپوزیسیون بودند، ولی این تمایل منفعل باقی ماند؛ توده ها دیگر باور نداشتند که اوضاع بنا مبارزه قابل تغییر است. در همین حین بورکراسی فیهاد برآورد که "اپوزیسیون دنبال انقلاب بین المللی است و آماده است که ما را به یک جنگ انقلابی بکشاند. این همه بیچارگی و تلاطم بی است. ما حق آرامش داریم. بیش از این احتیاج به انقلاب مداوم نداریم. مناسبت همین جا در وطنان جامعه سوسیالیستی را خواهیم ساخت. کارگران

و دهقانان! بما، برهبران خود، اعتماد کنید! " ناگفته نماند که این آگاهیگری ملی و محافظه کارانه با تهمت های خشنکین، گاهی کاملاً ارتجاعی، برطبق انتزاعیونالیست ها همراه بود. نظامیان بورکراسی دولتی را با هم متحد کرد و بدون تردید انعکاس هم در بین توده های عقب مانده و خسته پیدا کرد. در نتیجه پیش آهنگ بلشویکی خود را غنقره و جدا از هم یافت. اینست رمز پیروزی بورکراسی ترمیدوری.

صحت هائی که درباره صفات فوق العاده سازمانی و تاکتیکی استالین می شود افسانه ای است که عمداً توسط بورکراسی ا-ج-ش-س و بین الملل کمونیست خلق شده و روشنفکران چپ بورژوا هم که طبرغم فردگرائی شان در مقابل موفقیت زانوف می زنند، آن را تکرار می کنند. این آقایان موقعی که لنین تدارک انقلاب را می دید و تمام کثافات بین المللی در تعقیبش بودند، نه او را درک می کردند و نه ارزشی برایش قائل بودند. برعکس استالین را مورد "ستایش" قرار می دهند، زیرا که این ستایش سبب ارزای خاطر و گاهی هم مزایای مستقیمی می شود. شروع به مقابله با اپوزیسیون چپ در اصل از کارهای زینوویف است نه استالین. استالین در آغاز کار متردد بود و صبر می کرد. اشخاص است اگر ببیند یسیم که از آغاز استالین حتی نقشه استراتژیکی داشت. او مدام مشغول آزمایش اوضاع بود. بی شک بستگی انقلاب مارکسیستی بر او سنگینی می کرد. در واقع وی بدنهال سیاست ساده تر، ملی تر، و "مطمئن تری" بود. موفقیتی که نصیبش شد، برای خودش هم غیرمنتظره بود. این موفقیت، موفقیت قشر تازه رهبری، موفقیت اشرافیت انقلابی بود که می خواست خود را از کنترل توده ها برهاند و در امور داخلی خود بیک میانجی قوی و مطمئن محتاج بود. استالین، شخصیت درجه دوم در انقلاب پرولتری، رهبرینی چون وجرای بورکراسی ترمیدوری و نفر اول صفوف آن شد. نه چیزی بیشتر.

توسنده فاشیست یا نیمه فاشیست ایتالیائی مالا پارتیه *Metaparte* کتابی به اسم *کودتا: فن انقلاب منتشر کرده* و در آن این ایده را عرضه می دارد که "تاکتیک های انقلابی تروتسکی" برخلاف استراتژی لنین می تواند پیروزی در یک کشور معین و تحت شرایط معینی را ضمانت کند. مشکل بتوان از این مهمل تر تئوری تصور کرد. ولی عقالی که اکنون با ظم با آنچه گذشته، بما تهمت می زنند که بعلمت دولتی قدرت را از کف دادیم، در واقع از دیدگاه مالا پارتیه نگاه می کنند. خیال می کنند که با کمک بعضی "رموز" فنی خاص انقلابیون می توانند قدرت را بدست گیرند یا در قدرت باقی بمانند، مستقل از تأثیر عوامل عظیم عینی، نظیر پیروزی یا شکست انقلاب در شرق و غرب، صعود یا نزول جنبش توده ای در یک کشور، و غیره. قدرت، جایزه ای نیست که "ماهرترین" افسراد می برند. قدرت رابطه ایست بین افراد، و در تحلیل نهائی بیست طبقات. همانطور که گفته ایم، رهبری حکومتی اهم توانائی در موفقیت است. ولی این بهیچوجه بآن معنی نیست که رهبری تحت هر شرایطی می تواند پیروزی را تضمین کند.

در تحلیل نهائی، تعیین کننده همان مبارزه طبقاتی و تغییرات داخلی ای است که در داخل توده های در حال مبارزه بوجود می آید. بی شک نمی توان با دقت ریاضی به این سوال جواب داد که اگر لنین زنده بود این مبارزه چگونه انکشاف می یافت؟ شکی نیست که لنین دشمن آشتی ناپذیر این بورکراسی محافظه کار حریص و سیاست استالین که مرتب افراد نظیر خود را بدور خود جمع می کرد، این از یک سلسله نامه ها، مقالات، و پیشنهادهای لنین در دوره آخر زندگی اش بی شبهه روشن است. بخصوص از "وصیتنامه" وی، که در آن لنین پیشنهاد می کند که استالین از شغلش بعنوان دبیرکل برکنار شود و بالاخره از نامه آخرش که در آن لنین "هرگونه روابط شخصی و رفیقانه" خود را با استالین قطع می کند. لنین بین دو حمله بیماریش، بمن پیشنهاد کرد که فراکسیون مشترکی برای مبارزه علیه بورکراسی و کارگزارانش، یعنی دایره سازمانی کمیته مرکزی تحت رهبری استالین، تشکیل دهیم. برای کنگره دوازدهم حزب لنین بقول خودش "بعسی" بر طبقه استالین تهیه می دید. تمام اینها را - بر پایه اسناد دقیق و غیر قابل انکاری - در شرح حال زندگی و در مقاله مخصوص تحت عنوان "وصیتنامه لنین" آورده ام. اقدامات تدارکی لنین نشان می دهد که او فکر می کرد مبارزه ای که در پیش است بسیار دشوار خواهد بود، نه باین طت - در این جای شبهه ای نیست - که شخصاً

از استالین بعنوان یک مخالف می ترمید (واقعاً مسخره است که همچون حرفی زده شود) بلکه به این علت که لنین بوضوح در پشت سر استالین منافع مشترک این قشر قدرتمند رهبری بورکراسی را می دید. وقتی لنین هنوز زنده بود، استالین سرگرم عطیات بود پانه بود، توسط عال خود محتاطانه شایعاتی درباره لنین پخش می کرد که لنین روشنفکر غلیظی است، از اوضاع بی خبر است، و غیره. یعنی بطور خلاصه همان حکایاتی که حالا توضیح غیر رسمی انتزاعیونال کمونیست در مسوود خصوصیت شدید بین استالین و لنین در یک سال ونیم آخر زندگی لنین شده است. در واقع تمام نامه ها و مقالاتی که لنین در موقع بیماریش دیکته می کرد شاید چکیده ای از پخته ترین افکارش باشد. ترمیدوری این "ظلیل" برای بیش از یک دوچین استالین کافی می بود.

با اطمینان میتوان گفت که اگر لنین بیشتر عمر کرده بود، فشار قدرت مطلق بورکراسی - لاقول - در سال های نخست - سبک تر وارد می آمد. اما بسال ۱۹۲۶ کروپسکایا [همسر لنین] در مجمع گروهیسی از اعضای اپوزیسیون چپ گفت "اگر لنین امروز زنده می بود حتماً در زندان بود." ترس ها و اخطارهای دور اندیشانه لنین هنوز در خاطر کروپسکایا زنده بود و بهیچوجه توهمی درباره قدرت شخصی لنین نداشت، باین امر آگاهی داشت که، بقول خودش تا چه حد اختیار بهترین ناخداها نیز بدست باد و جریان های مخالف یا موافق است. آیا معنی این حرف اینست که پیروزی استالین (اجتناب ناپذیر بود؟ آیا معنی آن اینست که مبارزه اپوزیسیون چپ لیشویک - لنینیست ها) بیهوده بود؟ طرح سوال بدین گونه بسیار انتزاعی، شتابناک و قدری است. انکشاف مبارزه خود بدون شک نشان داده است که فعل به پیروزی کامل در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یعنی برای کسب قدرت و ریشه کن کردن این سرطان بورکراتیزم امری بود که بلشویک - لنینیست ها بدون پشتیبانی انقلاب جهانی نمی توانستند و نخواهند توانست از پیش ببرند. اما این بهیچوجه دلیل بر این نیست که مبارزات آنها هیچ نتیجه ای بهار نیاورد. بدون انتقاد های شجاعانه اپوزیسیون و بدون هراس بورکراسی از اپوزیسیون، سیاست استالین همخوانی در مورد کولاک ها به احیاء سرمایه داری ختم می شد. در زیر شلاق اپوزیسیون بورکراسی مجبور شد که قسمت های مهمی از برنامه ما را اقتباس کند. لنینیست ها نمی توانستند جلوی فراشد انحطاط رژیم شوروی و اشکالات ناشی از رژیم فردی را بگیرند. ولی با انسداد راه احیاء کاپیتالیسم جلوی انحلال کامل آن را گرفتند. اصلاحات مترقی بورکراسی نتایج خردی مبارزه انقلابی اپوزیسیون بود. این برای ما بهیچوجه کافی نیست، ولی بهرحال، ثمری است.

در عرصه جنبش کارگری جهانی، که بورکراسی شوروی فقط بطور غیر مستقیم به آن بستگی دارد، اوضاع هنوز بدت برای ا-ج-ش-س ناساعد تر است. از طریق انتزاعیونال کمونیست استالینیزم بدترین ترمز انقلاب جهانی شده است. بدون استالین هیطری هم در کنار نمی بود. در حال حاضر در فرانسه، استالینیزم با پیروی از سیاست عهد که اسم سیاسی آن "جبهه خلقی" است، دارد راه را برای شکست تازه پرولتاریا هموار می کند. اما اینجا هم مبارزه اپوزیسیون چپ بی ثمر نبوده است. در سر تا سر دنیا تعداد کادرهای انقلابیون پرولتری راستین، بلشویک های واقعی، که نه به بورکراسی شوروی برای استفاده از اعتبار و خزانه اش بلکه به برنامه لنین و لئوی انقلاب اکثریت ملحق می شوند، در حال رشد و تکثیر است. تحت تعقیب واقعاً وحشتناک - و بی سابقه در تاریخ - توسط نیروهای مشترک امپریالیسم، رفرمیزم و استالینیزم، بلشویک - لنینیست ها در حال رشد و تقویت (نیروهای) خود و کسب اعتماد روز افزون کارگران پیشرو هستند. نشانه غیر قابل انکاری از بحرانی که در حال پیدایش است تکون شکوهمند جوانان سوسیالیست چین است. انقلاب جهانی تحت لوای بین الملل چهارم پیش خواهد رفت. موفقیت های نخستین آن حتی یک آجر بر روی آجر دیگر از قدرت مطلق دسته استالینیست، افسانه های پیش تهمت هایش و شهرت های توخالیش باقی بجا نخواهد گذاشت. جمهوری شوروی نظیر پشاهنگ جهانی پرولتری سرانجام خود را از چنگال هشت پای بورکراسی نجات خواهد داد. از هم پاشیدن تاریخی استالینیزم اجتناب ناپذیر است و بخاطر جنایات بی شمارش علیه طبقه کارگر جهانی سزاوار این سرنوشته است. ما تصفیه دیگری نمی خواهیم و انتظارش را هم نداریم. ■